بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 29 مهرماه 1393

عرض کردم که سه قول در بحث حجب هست که آیا در حجب باید حاجب استحقاق ذاتی ارث را داشته باشد یا خیر. یک قول، قول مشهور هست که استحقاق لازم نیست. یک قول استحقاق لازم هست. یک قول، قول ابن مسعود که استحقاق را مطلقا لازم نمی داند. یک قول تفصیل بین کافر و مملوک از یک طرف و کافر از طرف دیگر.

سوال:...

پاسخ: نه خیلی مهم نیست. نکته اش نکته عام هست حالا اگر قاتل را ضمیمه کردیم آن های دیگر هم ضمیمه می شود. نکته که اگر کسی بخواهد تفصیل قائل شود آن یک بحثی است. ولی اگر کسی بخواهد به طور عام بگوید

خب عرض کردم برای ابن مسعود استدلال کردند به اطلاق یا عموم آیه شریفه که در موردش بحث کردیم.

در مورد ابن مسعود پاسخ هایی به این استدلال داده اند. یکی از پاسخ هایش این بود که این آیه اطلاق ندارد. که در مغنی ابن قدامه هست. چون وقتی ولد مراد **«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین**» مراد از اولاد اینجا اولاد وارث هست. **«ان امرءٌ هلک لیس له ولدٌ و له اختٌ»**

مراد از ولد، ولد وارث هست، به قرینه سیاق باید سایر مواردی که ولد هم به کار رفته است مراد ولد وارث باشد.

خب پاسخ این را عرض کردیم می خواهم یک مقداری روشن تر عرض کنم. دو تقریب در پاسخ این استدلال می شود ذکر کرد.

یک تقریب در پاسخ این استدلال بر مبنای این است که ما بر این آیه اطلاق قائل شویم. بحث این است اگر آیه شریفه ارث اطلاق داشته باشد نسبت به کسانی که مانع ارث در آنها وجود دارد یا مانع ارث وجود نداشته باشد. بحث این هست که این آیه به قرینه منفصله از اولاد بعضی از اقسام اولاد را از وارث بودن خارج می شود. قرینه منفصله به معنای تجوز نیست لفظ را به معنای مجازی اطلاق نمی کنند بلکه کشف می شود که مراد جدّی همه افراد اولاد نبوده است. بعضی افراد اولاد بوده بعضی افراد اولاد دیگر نبوده است. مجرد اینکه در بعضی از افرادی که در این آیه یعنی بعضی از عبائری که در این آیه به کار رفته است اطلاق در آن مراد جدی نیست کشف نمی شود که مشابه آن عبارت هم در آن مراد جدی مراد نباشد. اگر مراد استعمالی تغییر می کرد اینکه لفظی در آیه دوبار تکرار شود و به دو معنای مختلف باشد مستبعد است هست ولی وقتی قرینه منفصله در مراد جدی تصرف می کند نه در مراد استعمالی بنابراین، این استدلال تام نیست. این یک تقریب

تقریب دوم تقریبی بود که ما عرض می کردیم. ما عرض می کردیم اصلا آیه اطلاق ندارد و آن چیزی که به جای اطلاق لفظی ما جایگزین می کنیم اطلاق مقامی است. اطلاق مقامی بر پایه این هست که تا وقت عمل اگر بیان نشود این حکم عام استفاده می شود. خب اگر یک لفظ مشابه در چند جای یک آیه به کار رفته باشد، چند تا حکم بر این لفظ بار کرده باشند خب نسبت به این بعضی از این احکامش اگر اطلاق مقامی مجموع ادله ممکن است نسبت به بعضی از اینها شکل گیرد و نسبت به بعضی از اینها شکل نگیرد. مجرد اینکه بعضی از اینها به قرینه منفصل ما دلیل داریم که اطلاق در آن مراد نیست اقتضا نمی کند نسبت به همین واژه در احکام دیگری که بر آن بار شده است اینگونه باشد. در مورد ولد آیه شریفه حکم به وارثیت ولد کرده، حکم به حاجبیت ولد کرده است. در مورد وارثیت ولد به قرینه منفصله، قرینه منفصله تعبیر نکنیم. به دلیل منفصل شرط وارثیت عدم وجود مانع در وارث است. این دلیل منفصل منشأ می شود که اطلاق مقامی در مورد حکم وارث بودن ولد شکل نگیرد. این لازمه اش این نیست که اطلاق مقامی مجموع ادله نسبت به حکم حاجب بودن هم شکل نگیرد. این هم بر مبنای تقریب دومی که ما بر اطلاق مقامی عرض می کردیم.

این استدلال، استدلال ناتمامی هست که به قرینه اینکه وارث به معنای وارث غیرممنوعه از ارث هست پس ولد در جایی که جنبه حاجبیت هم دارد این معنا باشد. حالا صرف نظر از اینکه این استدلال در مورد ولد هست در مورد اخوه ممکن است شخصی این اشکال را بکند که فوقش این است که شما در مورد ولد این مطلب را بگویید در مورد اخوه که این بیان نمی آید باید مثلا تفصیل قائل شوید بین ولد و اخوه و حالا آنها هم یک مراحلی هست میشود تفصیل قائل شد یا نمیشود تفصیل قائل شد آنها یک چیزهایی هست که بعدا هم عرض میکنم. ممکن است تقریباتی باشد که بین این دو را انسان تفصیل بخواهد قائل شود. خب این هم پاسخ ابن قدامه به ابن مسعود.

ولی به نظر میرسد که یک پاسخ سومی ممکن است در قبال ابن مسعود داده شود. آن این است ما بگوییم نه به قرینه اینکه در **«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین**»به آن قرینه نه. حاجبیت اصلا به مناط وارثیت است. حاجبیت به اعتبار وارثیت است. این که در بعضی از بدایه المجتهد تعبیر می کند **«عمده الجمهور انّ الحجب فی معنی الارث و انّهما متلازمان»** حالا من میخواهم در مورد این استدلال توضیحی بدهم. آن این است که یک بحث در مورد حجب اولاد هست و یک بحث در مورد حجب اخوان. در مورد حجب اولاد ممکن است بگوییم اصلا ارتکاز عقلائی در این هست که علت اینکه اولاد حاجب مادر هستند، حاجب زوج و زوجه هستند بخاطر این است که می خواهد ارث به آنها برسد. یعنی حاجبیت به مناط وارثیت است. کم کرده اند سهم زوج و زوجه را، سهم مادر را تا سهم فرزند مجال برایش وجود داشته باشد. خب این در مورد حجب اولاد. خب اینجا یک ان قلتی مطرح است که چه کسی می گوید که حجب به مناط وارثیت است؟ شاهد آن هم این است که اخوه حاجب هستند در حالی که وارث نیستند. بنابر قول صحیح. حالا آنهایی که می گویند اخوه ای که حاجب هستند آن مقداری که حجب می کنند به آنها میرسد بنابر تعصیب و آن اقوال عصبه و اینها. خب آن این اشکال در آن وارد نمی شود. ولی بنابر قول صحیح که اخوه وارث نیستند ولی حاجب هستند، ملاک حاجبیت وارثیت نیست. اشکالی که از قدیم مطرح هست. یعنی این اشکال، اشکالی که در کلام فضل بن شاذان هم وارد شده است. **«الا ترون انّ الاخوه یحجبون و لا یرثون»** اشاره به همین هست که حاجبیت به مناط وارثیت نیست. بنابراین در مورد فرزند هم ممکن است ما بگوییم که حاجبیت به مناط وارثیت نیست. یک تعبد محض است. از همین جا این مطلب روشن می شود که ممکن است شخصی بگوید که حاجبیت ولد با حاجبیت اخوه تفاوت دارد. حاجبیت ولد به مناط وارثیت است. حاجبیت اخوه به مناط وارثیت نیست. بین این دو تفصیل قائل شود و بگوید که مجرد اینکه حاجبیت اخوه به مناط وارثیت نیست این کشف نمی کند که حاجبیت ولد هم به مناط وارثیت نیست و بین این دو ما بخواهیم تفاوت بگذاریم و بگوییم که مثل هم نیستند. آن که عرض کردم که این دو با همدیگر ملازمه کامل ندارد یکی از بیاناتش همین است که بگوییم عرفا یک زمانی حاجب و محجوب در یک طبقه هستند، اینجا عرفا استفاده می شود که حاجب را بر این قرار داده شده است که ارثی که از محجوب کم می شود به حاجب برسد. یک زمانی حاجب و محجوب در دو طبقه هستند مثل اخوه و امّ. اینجا چون ارثی که از محجوب کم می شود به حاجب نمی رسد بنابراین مناط آن چیز دیگری هست و بنابراین نمی توانیم این بیان را در آنجا بیاوریم. خب ممکن است شخصی تفصیل قائل شود.

ولی به نظر می رسد که اینجا هم ممکن است ما پاسخ دهیم و بگوییم حتی در اخوه هم به مناط ارث هست. ولی با یک توضیح. قبل از اینکه این توضیح را بدهم این نکته را عرض کنم ببینید آیه شریفه در مورد حاجب می گوید که اگر میت شما اخوه ای داشت، سهم مادر از یک ششم به یک سوم تبدیل می شود.

ممکن است به جای اینکه بگوید میت اخوه داشت می گفت اگر پدر میت فرزند داشت چرا اخوه تعبیر کرده است. چون یک فی الجمله مشکلی هم این جا هست که بنابر قول صحیح این اخوه، اخوه ابیه هست دیگر. اخوه امی که چیز نیست. چرا به اصطلاح گفته **«ان کان له اخوه»**؟ اخوت را موضوع حکم قرار داده است. به نظر می رسد که حاجبیت به مناط اخوت حاجب با میت هست. به این معنا که درست است که حاجب ارث نمی برد ولی غیر مستقیم نفی حجب برای خود حاجب است. یعنی اخوه از این جهت ارث نمی برند که در طبقه اولی قرار ندارند و پدر و مادر وجود دارد. ولی حاجبیت برای این هست که چون این شرط اخوه میت هست شارع مقدس گفته این اخوت این شخص منشأ می شود که ما سهمی به پدر بدهیم که غیرمستقیم باز برگردد خرج فرزندش کند. یعنی در واقع این یک نوع ارث غیرمستقیم هست. ارثی هست که مستقیما به خود حاجب داده نمی شود به پدر میت داده می شود تا پدر میت به دلیل اخوّت حاجب نسبت به میت در حق او صرف کند. ممکن است ما اینجا بگوییم آن چیزی که منشأ حاجبیت شده است ارتباط حاجب با میت است. یعنی آن نسبت اخوّت. نسبت اخوّت هست که منشأ این حاجبیت شده است. و این ارتباط وقتی شارع مقدس در باب ارث گفت این ارتباط کأنّ من این ارتباط را ملغی اعلام کردم، آن گونه این ارتباط فقط نفع مستقیم بردن اخوه را نفی نمی کند. عرف بین نفع بدن مستقیم و نفع بردن با واسطه تفکیک قایل نمی شود. یعنی اگر به عرف متعارف بگویند که به دلیل اخوّتی که این حاجب ها با میت دارند ما سهم پدرشان را زیاد کردیم تا رعایت این اخوت را کرده باشیم. وقتی شارع این اخوت را در بحث های مربوط به میراث کان لم یکن فرض کرده است نمی خواهیم بگوییم اخوت بالکل از بین رفته ها. اخوت در امور مربوط به ارث بری، بهره مندی از میت. شارع روی بهره مندی از میت حساب نکرده است. به دلیل کفری که داشته است به دلیل مملوکیتی که داشته است به دلیل قاتل بودنی که داشته است. این موانع سبب شده است که شارع بهره مندی حاجب از میت را از بین ببرد. اینجا می خواهند بگویند که بین اینکه این بهره مندی به نحو مستقیم باشد که ارث است یا به نحو غیرمستقیم باشد عرف متعارف بین اینها تفاوت قائل نمی شود. بنابراین این آیه شریفه به قرینه این ارتکازی که در کنارش هست دیگر اطلاق ندارد. اگر ذاتا هم اطلاق داشته باشد این قرینه ارتکاز منشأ می شود که اطلاق آیه گرفته شود. هم اطلاق لفظی اش گرفته شود اگر قائل به اطلاق لفظی باشیم. هم اطلاق مقامی. اما اطلاق لفظی اش که خب واضح است اگر این ارتکاز همراه اطلاق لفظی باشد خب طبیعتا اطلاق شکل نمی گیرد. اما اطلاق مقامی اش هم، اطلاق مقامی متوقف بر این هست که چیزی که صلاحیت برای تقیید داشته باشد وجود نداشته باشد. این ارتکاز صلاحیت دارد برای تقیید. البته این ارتکاز را اگر شارع منع می کرد می گفت فرقی بین بهره وری مستقیم و بهره وری غیر مستقیم تفاوت است. صریحا شارع تفاوت می گذاشت بین بهره وری مستقیم و بهره وری غیر مستقیم ما استیحاش نداشتیم. نمی خواهیم بگوییم استیحاش عقلائی هست تفصیل بین بهره وری مستقیم و بهره وری غیر مستقیم. استیحاش نیست وقتی شارع چیزی نگفته است عرف می فهمد که به همان نحو ارتکازی هست که عقلاء هستند. من تصور می کنم که این که جمهور علماء حجب را در حق وارث قائل شده اند و در حق غیر وارث قائل نشده اند به خاطر یک همچین درک ارتکازی که از ادله داشته اند. فکر نمی کنم که یک روایت خاصی بر آنها وارد شده باشد. بعدا دیگر ان قلت و قلت ها و نمی دانم ریز بینی ها و دقت ها و امثال اینها پیش آمده و یک قول ابن مسعودی پیدا شده است و بعد این حرف ها پیش آمده است و بعدا سوال کرده اند و اینها. سوالات متأخر از این فتوای ابن مسعود و یک فتوای نادری که حسن بن صالح مثلا داده است و اوضاعی و ابوثور و امثال اینها داده اند و این اصل اینکه درک جمهور هم حدس می زنم مبتنی بر همین درک وجدانی از آیات قرآن بوده است. و آنها درکشان این بوده است که این تعبیر بدایه المجتهد هم که می گوید**«انّ الحجب فی معنی الارث و انّهما متلازمان»**همین است. می خواهد بگوید حجب به مناط وارثیت است. حجب در واقع از این جهت هست که حاجب وارث می خواهد باشد. یا وارث مستقیم «کما فی حجب الاولاد» یا وارث غیر مستقیم «کما فی حجب الاخوه» و بنابراین آن پاسخ هایی که نقدی که شده است آن نقد به نظر می رسد که پاسخ به این اشکال نیست.

سوال:.... استظهار نمی کند از آیه شریفه

پاسخ: نه، نمی خواهیم این ها را بگویم استظهار هست ولی دیگر اطلاق مقامی شکل نمی گیرد.

سوال: این واقعا ارتکاز قوی نیست که ... فاعل به قرینه

پاسخ: کاملا فاعل به قرینه است چطور شده است که اینگونه فهمیده اند.

سوال: آنها ممکن است فقط یک چیزی .....

پاسخ: نه اینگونه نیست. اگر این چیزها باشد می رسید. اینگونه نیست که چیزی باشد که این چون یک بحث، بحث قدیمی است که زمان ابن مسعود هم مطرح بوده است که خودش صحابی هست اگر یک روایت خاصی در اینجا وجود داشت این روایت حتما می رسید. یک زمانی هست بعضی چیزها هست که قدیمی نیست. بعدا مطرح می شود خب ممکن است بگوییم که مثلا یک روایتی بوده است چون موضوعش چندان مطرح نبوده به آن توجه نشده است و از بین رفته. ولی نه فقهای اهل تسنن و نه شیعه هیچکس در این مسئله به روایتی از پیغمبر تمسک نمی کند. اصلا مطرح نیست. با وجود قدیمی بودن این بحث. بحث بسیار قدیمی است. گفتم ابوثور، اوضاعی از قدیم الایام این بحث مطرح بوده است. هیچ صحبتی از روایتی از پیغمبر مطرح نیست. به نظر می رسد یک همچین ارتکاز خاصی هست که این ارتکاز کأنّ اقتضا می کند که شارع وقتی یک شخصی را حاجب، به اصطلاح ممنوع از بهره وری قرار داد اعم از بهره وری مستقیم و غیر مستقیم.

سوال: بیانی که شما فرمودید چند تا مقدمه داشت که به این نتیجه برسیم. گفتیم که این بیان آمده بود که چون تعبیر کرده اخوه

پاسخ: نه اینها معینات قضیه است. یعنی من به آن تعبیر اخوه و اینها استدلالم نیست. این جزو مقدمات بحث نیست. بحث من این هست اصلا حجب به مناط بهره وری حاجب هست. و مؤید این مطلب. من دلیل نمی خواهم اصلا. مؤید این مطلب این هست که آیه قرآن اخوه بودن را موضوع قرار داده است. و **«تعلیق الحکم علی الوصف مشعرٌ بالعلّیّه»** این تعبیری که آقایان، کأنّ اخوه بودن منشأ شده است که این حاجبیت پیش بیاید. اخوه بودن وقتی شارع در مسائل ارث به اخوه بودن در مورد کافر و حاجب و امثال اینها ترتیب اثر نداده است. دیگر اینجا ما نمی توانیم بگوییم این اخوه بودن منشأ حاجبیت هست. من به آن اخوه استدلال نمی خواهم بکنم. اینها مؤیّد این هست که ارتکاز یعنی اینها چیزهایی هست که آن ارتکاز را تقویت می کند و اینگونه پیش می آید.

اگر کسی استدلال ما را بپذیرد خب خود این استدلال تمام صور مختلف اقتضا می کند که این شرط باشد. خب اگر این استدلال را نپذیرد حالا یک ادله دیگری است که باید به آن ادله بپردازیم و ببینیم که آیا می توانیم شرط وارثیت حاجب را مطرح کنیم یا نمی توانیم.

تا اینجا در مفاد آیه شریفه بود. بعد از این دیگر استدلال های دیگری در مورد غیر آیه است. بحث چون به اینجا رسید به نظرم ولو در تفسیر آیه صحبت می کردیم این بحث را تکمیل کنیم بعد از محرم هم بحث حاجب را سایر شرایط دیگر حاجب را در موردش صحبت کنیم. هم نسبت به آیه که کدام یک از این شرایط از آیه استفاده می شود هم در مورد روایاتی که هست این بحث را تکمیل کنیم همینجا. این نکته را هم عرض بکنم که شرایط حاجب دو قسم است. یک سری شرایطی هست که شرایط مطلق حجب است. که یکی از آنها استحقاق ذاتی است یکی اینکه حاجب زاییده شده باشد. حمل نباشد. این یکی. یک شرایط هست اختصاص دارد به بعضی اقسام حجب. شرط اخوه این هست که دو تا پسر باشند. پسر ابی باشد امی نباشد. آنها شرایط خاص حجب اخوه هست. ما ابتدا شرایط عام حجب، از چهار شرطی که برای حجب اخوه ذکر کرده اند دو تا شرط عام هست و دو تا شرط خاص است. حالا شرایط دیگر را هم نگاه می کنیم. حالا این ها را صحبت می کنیم که در هر دو قسم شرط، چه شرط عام حجب و چه شرط خاص حجب اخوه بحث ما در واقع این هست که آیا از آیه قرآن یکی اینکه چه استفاده می شود یکی اینکه از روایاتی که در ذیل مسئله هست چه استفاده ای می شود. فکر می کنم همین جا ما تمام بحث های حجب را مطرح کنیم مناسب باشد. دیگر بحث آن را ببندیم. این شرط را امروز و فردا صحبت می کنیم سایر شرایط حجب را انشاءالله بعد از تعطیلات در موردش صحبت می کنیم.

آنهایی که شرط دانسته اند اینکه حاجب باید وارث ذاتی باشد و صلاحیت وارثیت داشته باشد یک دلیل آن همین تقریبی بود که عرض کردم **«حجب فی معنی الارث»** هست با توضیحی که دادم.

تقریب دوم این است که مسئله اجماعی است. مسئله اجماعی است و اجماع علما بر این مطلب هست. مسئله اجماعی بودن اجماع امامیه بر این مطلب هست خب یک انقلتی ممکن است برای این اجماع چند اشکال ممکن است مطرح شود. یک اشکال این است که مسئله اجماعی نیست. فضل بن شاذان، کلینی، صدوق و ابن ابی عقیل اینها مخالف هستند بنابراین چگونه می شود ادعای اجماع کرد. این یک اشکال.

اشکال دوم این است که این اجماع مدرکی است و می تواند منشأ این اجماع مثلا روایت های خاصه ای باشد که در مورد مملوک و کافر وارد شده است و از مملوک و کافر القای خصوصیت کرده باشند به طور کلی حکم را ثابت کرده باشند. ما اگر بگوییم از مملوک و کافر نمی شود القای خصوصیت کرد نمی شود اجماع را معتبر دانست. این اجماع مدرکی هست و قابلیت اعتماد ندارد. اینجا در مورد اجماع مدرکی یک بحثی را حاج آقا مطرح می فرمودند. ایشان می فرمودند که اساسا حجیت اجماع به چه بیانی است؟ شما می گویید اجماع بخاطر این حجت است که همه علما مطلبی بگویند و آن مطلب مخالف واقع باشد می گویید خیلی مستبعد هست. ما حدس می زنیم قول معصوم را صحبت این است که اگر مدرک کلام علما در دست باشد، شما می گویید که ما مراجعه می کنیم می بینیم که این مدارک درست است یا خیر. بحث این است اگر مدرک علما را ما در دست نداشتیم شما می گویید اجماع قطعی است. اجماع حاصل می شود. بحث این است اگر علماء در اسناد به مدرک اشتباه کرده باشند و خطا کرده باشند، وجود مدرک و عدم وجود مدرک چه تأثیری دارد. اگر شما علماء را جائز الخطا می دانید می گویید از این مدرکی که ازش استفاده کرده اند اشتباه کرده اند خب مدرکی که علما همینجوری که فتوا نداده اند بالاخره به یک مدرکی و یک شیء استناد کرده اند که فتوا داده اند. خب در آن جایی که مدرکی هم نیست ممکن است اشتباه کرده باشند. پس بنابراین اینکه شما تفصیل قائل می شوید بین مدرکی و عدم مدرکی بودن، درست نیست. به این بیان باید اصلا بگوییم که اجماع معتبر نیست. باید بگوییم اجماع معتبر نیست چون ما میبینیم که خیلی وقت ها علما به یک مدارکی تمسک می کنند که این مدارک یقینا معتبر نیست. و ممکن است در مواردی هم که اجماع مدرکی نبوده است به یک مدرکی تمسک کرده باشند که آن مدرک معتبر نباشد. بر همین جهت حاج آقا مسلک حدس را در باب اعتبار اجماع نامعتبر می دانند. میگویند اصلا ما مسلک اینکه از راه حدس کشف قول معصوم را بکنیم این ناتمام است. از راه دیگری حجّیت اجماع را معتبر می دانند که در آن مبنا بین مدرکی بودن و مدرکی نبودن ثبوتا تفصیل نیست و آن تقریر است. ایشان می گویند مبانی حجّیت اجماع آن مبنایی صحیح هست که مبنای تقریر است. مبنای تقریر این هست که اگر اصحاب ائمه مطلبی را مطرح کرده باشند و همه به فتوا به مطلب بدهند اگر امام معصوم نظرشان بر خلاف آن نظر بود حتما ردع می کردند. ردع نکرده اند کاشف از تقریر هست و این مدرک مدرک صحیح است. البته ممکن است علما به اعتماد یک آیه قرآن فتوا داده باشند و این آیه قرآن ذاتا دلالت نداشته باشد و ما دلالتش را تام ندانیم. معصوم علیه السلام لازم نیست اگر دلالت آیه نادرست باشد تخطئه کند ولی اگر مطلب نادرست باشد باید تخطئه کند. فرض کنید حالا نمونه اش را عرض کنم. یکی از مطالبی که مطرح است که آیا حج با شروع واجب می شود یا نمی شود. حجب مستحبی اگر کسی شروع کرد این واجب می شود یا خیر. آیه شریفه **«و اتمّ الحجّ و العمره لله»** ما دلالت این آیه را مثلا ناتمام می دانیم. اگر ما بگوییم که تمام علما و اصحاب ائمه با تمسک به این آیه قائل به این بوده اند که اتمام حج واجب است. اگر فتوا و نظر معصوم هم همین باشد ردع لازم نیست بکند. لازم نیست تخطئه کند خب یک مطلبی از آیه استفاده کرده است که استفاده نمی شود. واجب نیست مطالب علمی علما و خطاهای علمی علما تخطئه بشود. تصحیح بشود. ولی آن چیزهایی که مربوط به عمل هست و در عمل تأثیر می گذارد باید تخطئه شود اگر اشتباه باشد.

پس بنابراین تقریر نسبت به خود فتوا استفاده می شود ولی نسبت به مستند و صحت استناد استفاده نمی شود. بنابراین ممکن است به استناد یک منبعی فتوایی داده باشند که این استناد نادرست باشد ولی مطلب، مطلب صحیحی باشد. اینجا دیگر معصوم وظیفه ندارد که تخطئه کند. این اشتباهات علمی علما لازم نیست هیچ ما دلیلی نداریم که دأب معصوم این است یا وظیفه اش این است که اینگونه چیز ها را هم تخطئه کند. فرض کنید از یک آیه قرآن یک مطلب توحیدی را استفاده می کنند. مطلب، مطلب درستی است ولی این آیه ربطی به آن ندارد. حتما باید معصوم بگوید که شما اشتباه کرده اید از این آیه این مطلب استفاده کرده اید؟ نه. نیازی نیست که خطاهای علمی علما.

بنابراین با توجه به این مطلب این روشن می شود که مسلک صحیح در باب حجیت اجماع تقریر هست که بین مدرکی بودن و غیر مدرکی بودن فرق ثبوتی نیست فرق اثباتی هست. فردا اینها را توضیح می دهم.

سوال:

پاسخ: اجماع. حالا این را بعدا توضیح می دهم

سوال: اتصال به زمان معصوم می خواهد؟

پاسخ: اتصال به زمان معصوم هم می خواهد. حالا همین را می خواهم فردا توضیح بدهم که این مدرکی بودن آیا دخالت دارد؟ دخالت ثبوتی ندارد ولی دخالت اثباتی دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد